

کتاب سهمیه بندی

نیارود؛ چرا که گفتم باید دسته بندی آدم‌ها را هم در نظر داشت.

گروهی هستند که کتاب چه سهمیه بندی شود چه نشود، اهل آن هستند و در خانه و کتابخانه و حتی کنار بالینشان، کتاب فراوان موجود است. بعضی دیگر که تا می بینند کلاس کار بالا رفته و مد عوض شده، شروع می کنند به خریدن کتاب. این گروه حتی اگر کتاب هم نخرند، اهل کتابخانه رفتن می شوند تا همین رفت و آمدشان به مکان ناآشنایی به نام کتابخانه، در فامیل زبانزد عام و خاص شود. به علاوه هر کتابی را که می خوانند برای فک و فامیل و دوست و آشنایان خود با آب و تاب تمام تعریف می کنند. بعضی های دیگر که ما نمی شناسیمشان و با آنها هیچ نسبت دور یا نزدیکی هم نداریم، کتاب هایشان را به قیمت آزاد می فروشند؛ چون می دانند بازار کتاب داغ است. در این میان می ماند یک بعضی های دیگر، مثل بچه مدرسه ای ها و دانشجوی ها که آنها حسابی قدر کتاب هایشان را می دانند و در خواندن و نگه داشتن آنها به اندازه تمام عمرشان تلاش می کنند و دیگر استفاده هایی مثل سینی چای و بشقاب میوه کردن صفحات و جلد کتاب هایشان را به فراموشی می سپارند و به جای آن به فرهنگ کتاب نگه داشتن، کتاب داشتن، کتاب خریدن، کتاب خواندن و کتاب هدیه دادن روی می آورند. در این هنگام است

با سهمیه بندی بنزین، مردم هم چند دسته شدند. بعضی ها شروع کردند به غر زدن و بد و بیراه گفتن به پیشنهاد دهندگان و اجرا کنندگان این طرح، عده ای هم راه حل را در صرفه جویی دیدند و بنزین سهمیه ای خود را قطره قطره مصرف کردند و بعضی ها هم دست به کارهایی زدند که گفتش بدآموزی دارد. در تمام این مدت، به این نتیجه رسیدیم که وقتی کالایی را سهمیه بندی می کنند، اولین چیزی که باید بررسی کرد، دسته بندی آدم هایی است که به نوعی سروکارشان با کالای سهمیه بندی شده است. در این گیروداری که بازار کتاب داغ است و هر اهل یا نااهل کتابی، دست زن و بچه اش را می گیرد و راهی نمایشگاه می شود، فکر کردم اگر کتاب را سهمیه بندی کنند، چه می شود؟ قبل از هر اتفاقی، یک کارت به کارت های داخل جیب یا کیف شما اضافه می شود. توجه داشته باشید که این کارت رمزدار است و رمز عبورش هم مربوط به اطلاعات آخرین کتابی است که خوانده اید و تا اطلاعات درست ندهید، از کتاب بعدی و تسهیلات ویژه طرح، خبری نیست که نیست! شاید این تنها سهمیه بندی ای باشد که سر و صدای کسی را در

سیما وفايي

وقتی که ماهی خلاف رودتسا...

چه جوری قزل آلاها محاکمه می شوند؟!

- زانوهایم بغل کرد، سرش رو آروم گذاشت رو ابرهای خیال، رفت به گذشته...

- دلت خوشه ها چی چی و ابرهای خیال! واسه خودت شعر می گی؟ سرمو دارم می ذارم رو ورقه انصراف.

- آهان! داشتم می گفتم:

پشت در آموزش سرش رو ورقه انصراف بود و تمام حواسش رفته بود به لجبازی های احمقانه به این که از رشته خودش پریده بود به کنکور علوم انسانی و شانس «حقوق» قبول شده بود.

- چرا؟

- برای اینکه دهن کجی کنه.

- به کی؟

- به خودش، به خونادش، به اجتماع، به همه. اون عادت داشت به اعتراض و این که خلاف جریان آب شنا کنه عین ماهی قزل آلا.

آره اون رفته بود به گذشته، به شاهکارهای جور واجورش به ولخرجی ها و وقت کشی های گاه و بی گاهش، اون رفت تو دانشگاه تو صورت خجالت زده مامان و بابا، رفت و خجالت کشید، شرمند شد برگشت، به روزهایی که می خواست آدم بشه، رویای خودش واسته، هم درس بخونه هم کار کنه! آخه پول توجیبی تا اطلاع ثانوی...

- وقتش رسیده بود که کلاه خاک خورده و مجاله شده را قاضی کند و از ماورای افکارش بکشد بیرون، و یا شاید از انباری متروک و فراموش شده ذهنش! کسی چه می دونست.

وقتی خوب فکر کرد دید، اون که کلاه نداره! و تا حالا هم نشنیده بود کسی مقنعه یا روسری اش را قاضی کنه، مستأصل شد و رفت تو لیک، ولی نه انگار اون نمی تونست از خیر و شر قاضی و قضاوت بگذره، راستی راستی می خواست خودشو محاکمه کنه.

- آخه می دونی؟ چشم شیطان کر! گوش شیطان کور! اون دانشجوی حقوق بود، به خودش گفت: اگه خوب خوب فکر کنم شاید نتیجه بگیرم. من که ماشاءالله هزار ماشاءالله مغزم اکتیو و آکشن! افکارم هم که ماورائیه پس چیزی کم و کسر ندارم.

- ولی نه نمی شد. قاضی باید روبه روی آدم، اون بالا بنشینه، آره کمی بالاتر.

- حالا اون چه جوری مغزشو از تو کاسه سرش دربیاره بزاره جلوش. اون بالا و بایسته مقابلش و محاکمه بشه؟

- ول کن بابا اصلاً بی خیال!

دلش یهو ضعف رفت. یاد غذاهای بدمزه سلف حالشو بهم زد، با مشت کوبید تو شکمش و دوباره برگشت به روزهای سخت، روزهایی که دفتر و خودکارو مدادش ته کشیده بود.

راستی کار، آره زیون بسته می خواست کار کنه. رفت توی مجلات، تو نشریات آشنا و غیر آشنا نوشته هاشو یکی یکی نشون داد. اونووری ها گفتن: «جانب داری می کنی معلومه طرفداری؟» اینووری ها گفتن: «رک می نویسی بی پروایی!» از اونجا مونده از این جا رونده.

دوباره رفت تو بدیختی هاش توی تنهایی هاش.

پشت در آموزش نشست به بودن و همین طور داشت می رفت با سرعت هم می رفت خیلی با سرعت.

- هی یه وقت با کله نری تو دیوار، ولی رفت بدجوری هم رفت. «میگن یکی یه دونه، خل و دیبونه باور کن راست می گن»

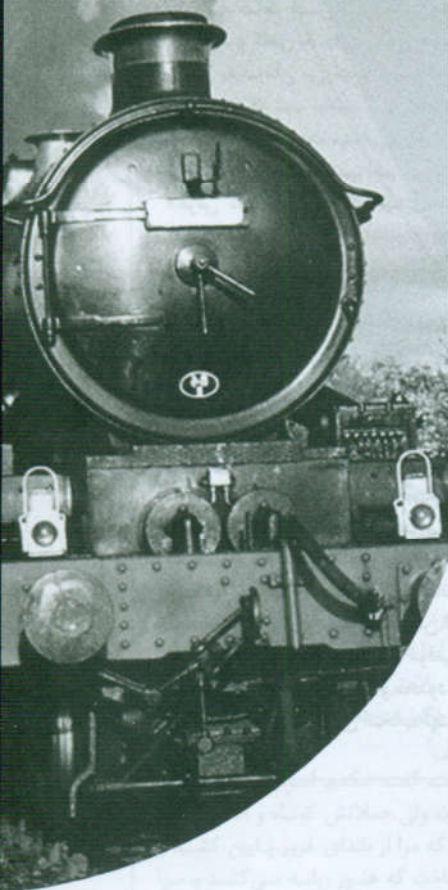
- چی چی و راست می گن توهم ورت داشته، حسابی دور گرفتی، باور کن همش که تقصیر من نیست. اونا هم مقصرند. تا می اومدم مخالفت کنم، ابراز وجود کنم. می گفتن یه بچه نیم وجبی و این همه ادعا، زشته به خدا، ماهی قزل آلا!

وقتی اومدم دانشگاه یعنی دانشگاه قبول شدم تا می تونستم ریختم بیرون، خواستم حالشون کنم که



لوکوموتیو انگیزه

ناصر آقابابایی



برای بیش‌تر مردم کل کهکشان راه شیری حتی شما دوست عزیز! داشتن سطح انگیزه بالا اون هم در درازمدت سخت است. همه می‌دانیم که این‌گونه است! اولش با آرمان‌های بزرگی شروع می‌کنیم و بعد برای چند هفته حسابی کار می‌کنیم، اما کم‌کم انگیزه خودمان را از دست می‌دهیم و همه چیز از دست می‌رود که می‌رود، کلاً.

حالا ما چه کار کنیم که تا حد امکان با انگیزه باقی بمانیم و از این بلایا در امان باشیم؟ در این باره یک نظریه روان‌شناختی لطف کرده و برای به کارگیری اهداف مناسب و حفظ انگیزه، هفت راه ذیل را پیشنهاد کرده است. امیدواریم با به کار بستن این نکات لوکوموتیو انگیزه‌تان روی خاموشی را نبیند.

۱. باید برای خودتان هدفی سخت اما دست‌یافتنی درست کنید. مثلاً شما هم می‌توانید مثل من به مدارج علمی بالا برسید! شاید قبولش برایتان سخت باشد ولی باور کنید که ممکنه. منطقی و دست‌یافتنی، این نکته خیلی مهم است.

۲. تا آنجا که ممکن است خود را متعهد به رسیدن به آن هدف کنید، احتمالاً با گفتن هدف‌تان به دیگران. این جوری به خاطر ضایع نشدن جلوی دیگران هم که شده مجبورید راه‌رو تا آخرش برید.

۳. روی اهدافی که در یک زمان منطقی دست‌یافتنی‌اند تمرکز کنید (نه بیش از چند هفته). یک هدف بلندمدت باید به اهداف کوتاه‌مدت تجزیه بشود. مثلاً جهت آمادگی برای شرکت در کنکور سال آینده باید طوری برنامه‌ریزی کنید که در هر ماه یک مقدار خاص از هر درس را مطالعه و مرور نمایید.

۴. اهداف روشنی داشته باشید و از اهداف بسیار مبهم، مثل صرفاً موفق بودن بپرهیزید.

۵. سعی کنید درباره حرکت‌تان به سمت هدف، به خودتان بازخورد دهید (برای مثال با بررسی پیشرفت‌تان توسط یک معلم یا دوست)

۶. با رسیدن به یک هدف، حسابی کیف بنمایید! و سپس اهداف کمی دشوارتر را برای آینده در نظر بگیرید.

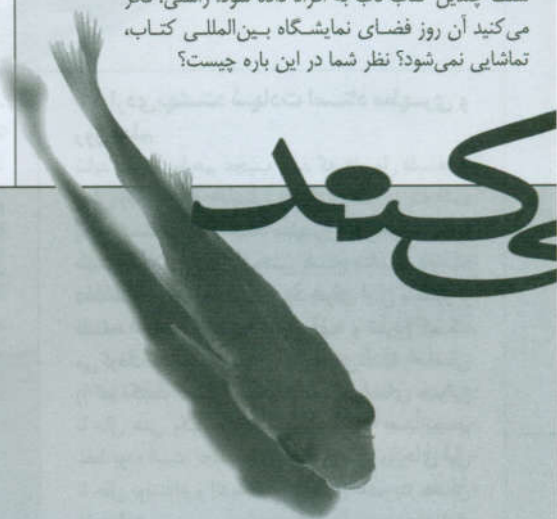
۷. سعی کنید از هر شکست درسی بیاموزید. درباره علت‌های شکست، با خودتان واقعاً روراست باشید: آیا خداوکیلی، علت شکست فقط بدشانسی بود؟ در این مرحله موکداً از بستن خالی بپرهیزید. کلاهش سر خودتان خواهد رفت درست. از ما گفتن بود.

این‌هایی را که گفتیم باید همه‌اش را جمعاً به کار ببرید والا انگیزه بالا که هیچ، انگیزه متوسط را هم در خواب نخواهید دید.

این‌ها رو از خودمون نگفتیم. منبع محترم این‌جا تشریف دارند [۱] از خودش پیرسید. این منبع و این شما، ما رقتیم.

Eysenck w. Michael; Psychology
For AS Level; Psychology Press Ltd
pp. 17-18

که خریدن انواع ویت‌رین‌ها و قفسه‌های مشبک رنگی یا چوبی برای کتاب‌ها در تمام خانه‌های بالا و پایین شهر مد می‌شود. اصلاً گوش شیطان کر، چشمش کور و زبانش لال، شاید آمار مطالعه به سطح غیرقابل باوری برسد! گذشته از همه اینها، واردات کتاب کلی ترقی می‌کند و دیگر چت و پیامک و دیدن فوتبال و سریال‌های تلویزیون و... جایش را به مطالعه و نوشتن می‌دهد. در این میان دو گروه هم خیلی خیلی خوش به حالشان می‌شود. یکی ناشران داخلی و خارجی که کالایشان ناب‌تر از طلا می‌شود و هر هفته کتاب پر محتوای جدیدی بیرون می‌دهند و دیگری نویسندگان جامعه‌اند که دیگر خیلی‌ها قدرشان را که می‌دانند، هیچ، به دنبال شغل سخت، اما عجیب نان و آب‌دارشان هم می‌روند. البته طبیعی است جدای این سهمیه‌بندی شرایطی را در نظر بگیرند. از جمله بعد از خواندن هر کتاب، برای استفاده از تخفیف ویژه، مسئولان این طرح، خلاصه کتاب را بدون تقلب از دیگری از مردم تحویل بگیرند یا برای تمام مسافرت‌های داخلی و خارجی، سهمیه‌بندی ویژه‌ای تا سقف چندین کتاب ناب به افراد داده شود. راستی! فکر می‌کنید آن روز فضای نمایشگاه بین‌المللی کتاب، تماشایی نمی‌شود؟ نظر شما در این باره چیست؟



دیگه رودخانه دبی‌رستان نیست که قزل‌آلا باشم. دریای دانشگاه نهنگ می‌خواد! می‌تونی اینو بفهمی؟!

- آره فهمیدم. همچی کنسرو شدی که خودت هم نفهمیدی «تنی یا کیلکا»!

- نه! باور کن شدم ماهی قرمز کوچولو تو تنگ بلور. به‌خدا دارم خفه می‌شم.

- خوب چشمت درآد! مثلاً دانشجو بودی‌ها! از دو ترم فقط پنج واحد پاس کردی چه نایه‌ای!

- تا کور شود هر آنکه نتواند دید. راستی میگی انصرافو چیکارش کنم؟

- اگه نظر منو می‌خوای به نظر من ماهی دودی خوشمزه‌تره!

- برو بابا، باز تو....